



یوری روبین

مترجم: حسن رضائی هفتادر

اشاره

تعالیم هدایت بخش قرآن که چون شمعی فروزان فراروی انسان هاست. از صدر اسلام تا کنون مورد توجه محققان علوم قرآنی گرفته است. آنان حاصل پژوهش‌ها و تدبرهای خود را پیرامون این کتاب آسمانی در قالب کتاب‌ها و دایرة المعارف‌ها به جهان علم عرضه کرده‌اند. از جمله این پژوهش‌ها دایرة المعارف قرآن لیدن می‌باشد که تمام مجلدات آن تا کنون توسط انتشارات بریل در شهر لیدن هلند چاپ شده است. سر ویراستار و پایه‌گذار این دایرة المعارف خانم جین دمن مک اولیف، استاد تاریخ و ادبیات دانشگاه جرج تاون آمریکاست.

وی اظهار می‌دارد که هدف از تألیف دایرة المعارف مذکور، ارائه مجموعه گسترده‌ای از پژوهش‌های قرآنی برای متخصصان فن است. از نویسندگان معروفی که در دایرة المعارف قرآن دارای مقاله هستند می‌توان به آندرو ریپین از دانشگاه ویکتوریا (کانادا) و نصر حامد ابو زید، قرآن پژوه مشهور مصری از دانشگاه لیدن هلند، اشاره کرد. یکی از مقالات دایرة المعارف مذکور، مقاله محمد (ص)، به قلم یوری روبین است که برگردان فارسی آن در این مقال ارائه می‌شود. امید است ترجمه این قبیل آثار گامی در جهت آشنایی با تحقیقات اسلام شناسان غربی و نوع نگرش آنان نسبت به دین اسلام باشد. هر چند این مقاله از منظر دینی قابل نقد است، اما صرفاً برای اطلاع رسانی و آگاهی از تفسیر غربیان نسبت به دین اسلام طرح و از

خوانندگان ارجمند انتظار می‌رود با نقد این قبیل مقالات ما را یاری نمایند.

محمد

پیامبر مسلمانان که وحی خداوند به او «نازل شد» (نزل، قرآن ۲: ۴۷) در سه آیه از قرآن به دنبال نام او لقب «فرستاده» (رسول) یعنی فرستاده خداوند آورده می‌شود. (۱۴۴: ۳؛ ۴۰: ۳۳؛ ۲۹: ۴۸).

نام‌ها و لقب‌ها

با این همه هنگامی که قرآن پیامبر را مستقیماً به صورت دوم شخص مخاطب قرار می‌دهد، او را «محمد» نمی‌داند بلکه با القاب گوناگونی که حاکی از رابطه او با خداست، به وی خطاب می‌کند. در این موارد سوای عنوان رسول، پرکارترین عنوان، نبی به معنای «پیامبر» است. (۶۴: ۸؛ ۸: ۶۶ و ...). لقب «بنده» (عبد) خداوند نیز به احتمال بسیار در اشاره به پیامبر به کار می‌رود (۱: ۱۷؛ ۱: ۲۵؛ ۳۶: ۳۹؛ ۱۹: ۷۹). دیگر صفات به هدف رسالت او اشاره دارند که پرکارترین آنها بشیر «بشارت دهنده»، و نذیر «بیم دهنده» (مثلاً ۱۱۹: ۲ و غیره)، و نیز مذکر «تذکر دهنده» (۸۸: ۲۱) است. در آیات ۴۵ و ۴۶ سوره احزاب مجموعه‌ای از القاب و عناوین ذکر می‌شود: شاهد «گواه»، مبشر «بشارت دهنده» نذیر، داعی «دعوت کننده [به سوی خداوند]» و سراج منیر «چراغ روشنی بخش».

القاب خاص تر برآمده از حالت او در زمان دریافت وحی هستند. پس قرآن هنگامی که او را می‌دارد تا برخیزد و رسالتش را انجام دهد، وی را المزمّل «جامه به خویشتن فرو پیچیده» (۱: ۷۳) و المدثر «ردای شب بر سر کشیده» (۱: ۷۴) می‌خواند که احتمالاً نماد اکراه و پا پس کشیدن‌اند.

وحی

وحی پیام الهی، که فرض می‌شود پیامبر قرآن آن را دریافت کرده است، به شیوه‌های گوناگونی توصیف می‌شود که نشانگر محتوا و نیز فرآیند وحی است. آنچه بر پیامبر وحی شده است در اغلب موارد قرآن خوانده می‌شود (مثلاً ۱۹: ۶؛ ۲۰: ۲ و غیره) که بناست پیامبر آن را «آرام بخواند» (لتقرأه ۱۰۶: ۱۷؛ آن اتلوا، ۹۲: ۲۷) یا «شمرده شمرده بخواند» (رتل، ۴: ۷۳). اما قرآن اخیر را می‌توان به معنای متفاوتی نیز تعبیر

کرد (Paret, Mohammad, ۴۹۲). قرآن را فقط پیامبر نمی خواند بلکه در حین نزول وحی نیز بر وی خوانده می شود. (۱۸: ۷۵؛ قس. ۶: ۸۷)

در بیشتر موارد وحی دریافت شده از سوی پیامبر «کتاب» نام می گیرد (۱۰۵: ۴: ۴۸؛ ۵ و غیره).

کتاب در حین نزول بر وی خوانده می شود (۲۸: ۲-۳) و او نیز به نوبه خود قرار است آن را بخواند (۲۷: ۱۸؛ ۴۵: ۲۹) صیغه جمع کتب («کتاب‌ها»)، نیز در ظاهر چیزی است که پیامبر آن را می خواند (یتلوا) و در «در صحیفه‌هایی پاک (صحف مطهره، ۳-۲: ۹۸) جای دارد. در این مورد احتمالاً «کتب»، واحدهای مجزای وحی هستند.

در واقع قرآن چندین بار به واحدهای مجزای وحی اشاره می کند. نامی که بیش از همه برای این واحدها به کار می رود، آیات به معنی «نشانه‌ها» [نشانه‌های خداوند] است که خود بخشی از آن کتاب به شمار می رود. (۱: ۱۰ و غیره) این آیات در حکم چیزی هستند که بر پیامبر فرو فرستاده (۹۹: ۲) یا بر او خوانده (نتلوه‌ها)، می شود (۲۵۲: ۲؛ ۱۰۸: ۳؛ ۶: ۴۵؛ قس. ۵۸: ۳)، و از پیامبر هم انتظار می رود که به نوبه خود آنها را بر مخاطبانانش بخواند (یتلوا، نک. ۱۵۱، ۱۲۹: ۲؛ ۱۶۴: ۳؛ ۴۵: ۲۸؛ ۲: ۶۲؛ ۱۱: ۶۵).

واحدی دیگر که از پیامبر خواسته می شود آن را بخواند نبا (مفرد انباء) «گزارش، خبر» است. این عبارت معمولاً به معنای داستان‌هایی درباره گذشتگان است که عمدتاً ریشه در کتاب مقدس دارند، مثلاً به پیامبر امر می شود نبا دو پسر آدم (اتل، ۲۷: ۵)، نبا نوح (۷۱: ۱۰) و ابراهیم (۶۹: ۲۶) را بخواند. در اینجا هم این قبیل قصه‌ها در حین نازل شدن بر پیامبر، بر وی خوانده می شود و در مورد نبا موسی نیز همین گونه است (۳: ۲۸). این واحدها در حین نازل شدن بر او «حکایت» (نقص) هم می شود (۱۰۱: ۷؛ ۱۲۰، ۱۰۰: ۱۱؛ ۱۳: ۱۸؛ ۹۹: ۲۰). آنها انباء الغیب «اخبار غیبی» نیز خوانده می شود، زیرا پیامبر به شخصه گواهی بر آنان نداشت. (۴۴: ۳ داستان مریم؛ ۴۹: ۱۱ داستان نوح؛ ۱۰۲: ۱۲ داستان یوسف).

به داستان‌های گذشتگان که پیامبر می خواند، مثلاً داستان ذوالقرنین (۸۳: ۱۸)، ذکر نیز گفته شده است. این کلمه مصدر ذکر به معنای «یاد کردن» یا «یادآوری کردن» است.

پس ذکر نوعی «اشاره یا تلمیح» به یک داستان است. ولی همین کلمه نام کل آیات وحی شده نیز هست. (۴۴: ۱۶ و غیره)، احتمالاً به این دلیل که به شکل کاملاً متفاوتی به داستان‌های گذشتگان اشاره می‌کند. در واقع فرمان اذکر فی کتاب، مکرراً در آیاتی به کار می‌رود که از پیامبر می‌خواهد حکایت پیامبران پیشین را نقل کند. (۴۱، ۱۴: ۱۹ و غیره). مرحله آغازین وحی که مقدم بر خواندن عمومی آیات است با فعل اوحی نشان داده می‌شود که مکرراً در قرآن به کار می‌رود تا انتقال آیات الهی به پیغمبر را توصیف کند. کتاب (۳۱: ۳۵) و نیز قرآن (۱۲: ۳) و اخبار غیبی (انبا الغیب، قس. ۴۳: ۳؛ ۴۹: ۱۱؛ ۱۰۲: ۱۲) از این طریق انتقال می‌یابد. این موضوع که فعل اوحی توصیف کننده مرحله نخستین وحی است در چند جای قرآن آمده، که از پیغمبر خواسته می‌شود آنچه را که بر او وحی شده است، (اوحینا؛ اوحی) بخواند (۳۰: ۱۳؛ ۲۷: ۱۸؛ ۴۵: ۲۹)، به این معنا است که نوعی مرحله نخست وحی، مقدم بر عمل خواندن بوده است. فرمان‌هایی برای چگونگی دریافت وحی در آیه ۱۱۴ سوره طه به پیغمبر داده می‌شود آن جا که به او توصیه می‌شود که پیش از پایان یافتن وحی در خواندن قرآن «شتاب» نکند (لاتعجل).

رهنمودهای خاص‌تر در آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره قیامت داده می‌شود، آن جا که به او امر می‌شود زبانش را (در هنگام وحی) زود به حرکت در نیورد و در خواندن قرآن شتاب به خرج ندهد تا (به تمامی) بر او خوانده شود.

آن چه که محمد به عنوان وحی دریافت می‌کند از کسی یا فرشته‌ای صادر می‌شود که «شدید القوی» توصیف می‌شود، او که در «افق اعلی» ایستاد و نزدیک آمد و نزدیک‌تر شد (۱۰ - ۴: ۵۳)، در جایی دیگر چنین توصیف می‌شود «صاحب قدرت که پیش خداوند عرش، بلند پایگاه است. در آن جا مورد اطاعت و امین است» و پیغمبر در افق رخشان «او را دید» (رءاه ۲۳، ۲۱ - ۲۰: ۸۱). قلب (الفؤاد) پیغمبر یک بار شخص نیرومند را در نزدیکی درخت سدري (آسمانی؟) به نام سدرۃ المنتهی «دید» (رأی، ۱۸ - ۱۱: ۵۳).

ولی رایج‌ترین افعالی که انتقال آیات به پیغمبر را توصیف می‌کنند مشتقات گوناگون ن-ز-ل به معنای «فرو فرستادن» هستند. مثلاً در آیه ۱۰۶ سوره اسراء از پیغمبر خواسته می‌شود قرآنی را بخواند که بخش بخش بر او نازل شد (نزلناه). آنچه که به این طریق بر او نازل شد در یک مورد فرقان نام می‌گیرد (۱: ۲۵) که نام آنچه به موسی داده شده نیز

هست (۵۳: ۲) فرایند فرو فرستادن بر قلب پیغمبر (علی قلبک) ختم می شود و واسطه انجام آن جبریل، همان فرشته جبرائیل یا الروح الامین (۴- ۱۹۳: ۲۶): در جایی دیگر او روح القدس «روح مقدس» نامیده می شود. (۱۰۲: ۱۶)

ظاهر آیات ۲ و ۳ سوره دخان به شروع جریان نزول وحی اشاره دارند آن جا که گفته می شود این کتاب در «شبی فرخنده» نازل شد. در جایی دیگر این شب ليلة القدر نام می گیرد (۱: ۹۷) و در آیه ای دیگر هم، اعلام می شود که نزول قرآن در ماه رمضان بوده است (۱۸۵: ۲). نزول این کتاب تجلی عظیم رحمت خداوند به پیغمبر دانسته شده و تکریم می شود، این کتاب آنچه را که پیغمبر نمی دانسته به او آموخته است (۱۱۳: ۴؛ ۵۲: ۴۲) خود پیغمبر امیدی به دریافت این لطف نداشته (۸۶: ۲۸) و اگر به خاطر رحمت خدا نبوده چه بسا از وحی محروم می شد. از پیغمبر خواسته می شود این کتاب را به آنان بیاموزد و به این ترتیب این کتاب را همچون ابزاری به کار گیرد تا درباره مسائلی که با مشرکان اختلاف نظر دارد، تصمیم بگیرد و آنان را به راه راست هدایت کند (۸۹، ۶۴: ۱۶). پس نزول این کتاب نشانه رحمت خداوند بر آنان است (۸۹: ۱۶)، فرستادن خود پیغمبر به عنوان فرستاده ای برای کل موجودات نیز چنین است. (۱۰۷: ۲۱)

اهداف رسالت

رسالت پیغمبر قرآن نوعی غالب آخر الزمانی دارد چرا که نقش او بیم دادن کافران از عذاب آخرت است. وجه مذکور در آیاتی سر بر می آورد که اهداف رسالت را توصیف می کنند. پس در آیه ۷۰ سوره صافات جوهر آنچه بر پیغمبر نازل می شود (یوحی) حول رسالت او به عنوان یک هشدار دهنده (نذیر) تمرکز می یابد. در آیه ۱۹ سوره انعام پیغمبر می گوید که: قرآن به گونه ای بر او نازل شد (اوحی) تا او بتواند «به وسیله آن شما را هشدار دهد»، و در آیه ۴۵ سوره انبیاء می گوید که: فقط به وسیله وحی هشدار می دهد. به همین ترتیب گفته می شود که این کتاب طوری فرستاده شده که پیغمبر می تواند با آن هشدار دهد. (۹۲: ۶؛ ۷: ۲ و غیره). آنچه از پیغمبر خواسته می شود به آن هشدار دهد ساعت موعود (مثلاً ۵- ۴۲: ۷۹) یا روز جزاست که قرآن با نام های متفاوتی از آن یاد می کند (مثلاً ۱۴۴: ۱۴؛ ۳۹: ۱۹؛ ۱۸: ۴۰ و غیره). برخی آیات صراحتاً به این آینده معاد شناختی

اشاره نمی کند و در عوض بر مثال هایی از سرگذشت بعضی جوامع نابود شده تأکید می نماید. در این موارد از پیغمبر خواسته می شود هم عصیان خود را به غذایی هشدار دهد که خداوند قوم عاد و قوم ثمود را گرفتار آن ساخت. (مثلاً ۶-۱۳: ۴۱)

در دیگر آیات که مستقیماً به پیغمبر خطاب می گردد، پیام توحیدی رسالت وی توضیح داده می شود. از او خواسته می شود نام پروردگارش را بخواند (اقراء، ۱: ۹۶)، یا نام او را تسبیح کنید (سبح، ۹۶: ۵۶؛ ۵۲: ۶۹؛ ۱: ۸۷) یا نام او را یاد کند (اذکر، ۲۵: ۷۶؛ ۸: ۷۳). در دیگر آیات به او امر می شود که جز خداوند بت ها را نپرستد (۳۹، ۲۲: ۱۷؛ ۲۱۳: ۲۶؛ ۲۸: ۸۸)، و از مشرکان یعنی کسانی که دیگر خدایان را با خداوند شریک می کنند نباشد.

گستره رسالت

گستره رسالت پیغمبر قرآن مدام میان گستره های جهانی و محلی نوسان دارد. گستره محلی در آیاتی نمود می یابد که در آنها به پیغمبر امر می شود قومش را به زبان خودش (بلسانک) یعنی عربی بیم دهد تا فهم پیامش را آسان سازد (۹۷: ۱۹؛ همچنین نک. ۵۸: ۴۴). گستره محلی رسالت پیغمبر در آیه ای مشهودتر است که می گوید هیچ پیغمبری جز به زبان قومش فرستاده نشده است. (۴: ۱۴)

گستره محلی از این مفهوم مستفاد می شود که پیغمبر به نزد قومی فرستاده شده که پیشتر هیچ بیم دهنده ای برایشان نیامده است. (۴۶: ۲۸؛ ۳: ۳۲؛ ۶۰: ۳۶؛ همچنین نک: ۴۴: ۳۴). در آیه ای که به پیغمبر امر می شود خویشان نزدیکش (عشیره، ۲۱۴: ۲۶) را بیم دهد، مخاطبان او کم شمارتر می شود. در آیه ای دیگر گفته می شود او به سوی امتی فرستاده شده که پیش از آن امت های دیگری روزگار به سر می بردند (۳۰: ۱۳)، که ظاهراً به این معناست که مخاطبان او اعراب اند و با امت های پیشین (یهودیان و مسیحیان) متفاوت اند. به علاوه در آیه ۲ سوره جمعه پیغمبر فرستاده ای از شمار اُمیین یعنی درس ناخواندگان معرفی می شود که در میان آنها برانگیخته می گردد تا کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد. این آیه نظیر آیه ای دیگر است که او را یکی از خودشان (منکم، من انفسکم؛ نک. ۱۵۱: ۲؛ ۱۲۸: ۹ و غیره) توصیف می کند. در کل گفته می شود که او قرآن عربی را دریافت کرده است تا بیم دهنده ام القراء ۷: ۴۲؛ همچنین نک ۹۲: ۶، ۲-

۱: ۹۰)، احتمالاً به معنی مکه، و ساکنان پیرامون آن باشد. خود خدا هم که به پیغمبر امر می کند او را پرستد، به صورت امری محلی توصیف می شود، «پروردگار این شهر که آن را مقدس شمرده». (۲۷: ۹۱) منظور از این شهر هم می تواند مکه باشد.

از طرف دیگر آیات دیگر که آشکارا سمت و سوی جهانی دارند حاکی از آن است که پیغمبر فرستاده، بیم دهنده و بشارت دهنده ای است که برای تمامی مردمان (للناس) یا تمامی موجودات (للعالمین) یا نوع انسان (بشر) فرستاده شده است و مخاطبان او به یک گروه خاص محدود نمی شود (۷۹: ۴، ۱۵۸: ۷، ۱۰۷: ۱، ۲۱: ۱، ۲۵: ۲۸، ۳۴: ۳۶، ۷۴: ۷۴). با این همه هنگامی که به یک گروه خاص اشاره می شود آن یک گروه اهل کتاب است که پیغمبر آمده است تا به ایشان بیم دهد و چیزهای بسیاری از کتابشان را که پوشیده می داشتند، بیان کند. (۱۵: ۵) او در دوران فترت رسولان به سوی اهل کتاب آمده (۱۹: ۵) و از او خواسته می شود بر اساس کتابی که بر او نازل شده میان ایشان داوری کند (۴۹، ۴۸، ۳-۴۲: ۵؛ نک همچنین ۱۰۵، ۶۵: ۴) و مبتنی بر این مفهوم است که قرآن می تواند بیشتر آنچه را که بنی اسرائیل درباره اش اختلاف دارند، بر آنان آشکار سازد. (۷۶: ۲۷) قرآن سوای انسان ها، بر جنیان هم تأثیر می گذارد، آنها به قرائت قرآن گوش می دهند و ایمان می آورند (۳۱-۲۹: ۲۹، ۴۶: ۲-۱: ۷۲).

دین پیغمبر قرآن

پیغمبر قرآن نخستین کس از قومش بود که مسلمان شد و شرک (یعنی پرستش خدایان غیر از خداوند و «شریک» او دانستن آنها) را کنار گذاشت. این موضوع در آیه ۱۴ سوره انعام بیان می شود: «بگو: آیا غیر از خدا را ولی انتخاب کنم؟ (خدایی) که آفریننده آسمان ها و زمین است؛ اوست که روزی می دهد و از کسی روزی نمی گیرد «بگو» من مأمورم که نخستین کسی باشم که اسلام آورده است (أسلم) و [به من فرمان داده شده که: [هرگز از مشرکان مباش (لا تکونن من المشرکین) مبارزه با شرک که زیر بنای جنبش توحیدی پیغمبر (ص) است در آیات ۱۶۲، ۱۶۳ سوره انعام نیز نمود می یابد «بگو نماز من [و سایر] عبادات من و زندگی و مرگ من برای خدا پروردگار جهانیان است که [او را شریکی نیست] و بر این کار دستور یافته ام و من نخستین مسلمانم». ترک شرک به معنای اخلاص در دین است؛ همین اخلاص است که پیغمبر را به یک مسلمان بدل کرده است: «بگو: من مأمورم که خدا را - در حالی که آیینم را

برای او خالص گردانیده‌ام - پپرستم و مأمورم که نخستین مسلمانان باشم» (قرآن ۲ - ۱۱: ۳۹).

پیغمبر قرآنی و پیغمبران پیشین

اگر چه پیغمبر نخستین مسلمان قومه است، اما از پیغمبران پیشین هم به عنوان مبارزان با شرک یاد می‌شود و به همین خاطر مسلمان خوانده می‌شوند. مثلاً نوح یکی از کسانی است که «در شمار مسلمین شبد» (۱۰: ۷۲) اما موسی «نخستین کس از مؤمنان است». (۷: ۱۴۳). این موضوع آشکار کننده این مفهوم است که پیغمبر حلقه‌ای از زنجیره انبیاست که به امت‌های پیشین فرستاده شده‌اند. در واقع او آخرین حلقه است که در عنوان خاتم الأنبياء نیز مشهود است و منظور قرآن از این لقب، محمد است. (۳۳: ۴۰) به گفته قرآن، محمد صرفاً پیغمبری است که پیش او پیامبران دیگری آمده و در گذشته‌اند (۳: ۱۴۴). از این لحاظ، او همانند دیگر پیامبران این زنجیره، مثلاً عیسی است که گفته می‌شود پیش از او نیز پیامبرانی آمده و در گذشته بودند (۵: ۷۵) پیامبر که حلقه‌ای از این زنجیره پی در پی است در شمار پیامبرانی قرار می‌گیرد که خداوند از آنان پیمان گرفته است. (۷: ۳۳). در این آیه، سوای خود پیغمبر دیگر پیامبران مذکور، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی هستند. قرابت میان پیغمبر و پیامبران پیشین از آنجا معلوم می‌شود که همه آنها فرایند یکسان وحی را تجزیه کردند. این موضوع در آیه ۱۶۳ سوره نساء بیان می‌شود: «ما همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم به تو نیز وحی کردیم (اوحینا الیک) و به ابراهیم و اسماعیل و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان [نیز] وحی نمودیم و به داوود زبور بخشیدم...». نزول کتاب بر پیامبر منحصر به او نیست زیرا دیگر پیامبران نیز با «کتاب» فرستاده شدند که هدف، هدایت مردم و حل اختلافاتشان بود (۲: ۲۱۳) اهداف وحی نیز در همه پیامبران از جمله پیغمبر مشترک است. او فرستاده شد تا برای مؤمنان بیم دهنده و بشارت دهنده (بشر) باشد (۲: ۲۵ و غیره) و همین امر در مورد پیامبران پیشین نیز صادق است که برای بیم دادن به بدکاران و بشارت دادن به درست کاران فرستاده شدند. (۶: ۴۸ و غیره) الگوی پیامبران پیشین در زندگانی پیغمبر نیز ادامه می‌یابد و این موضوع در داستان‌های موسوم به «داستان‌های عذاب» از همه مشهورتر است (برای آگاهی از آن نک. مثلاً Introduction, Watt - Bell, ۱۲۷ به بعد) این داستان‌ها حوادث زندگی پیامبرانی چون صالح را در چارچوبی مشابه چارچوب توصیف

تجربه پیغمبر توصیف می کند (همان، ۴-۱۳۳). در یک مورد (۷۳: ۱۵)، این مشابهت به صراحت بیان می گردد، آن جا که گفته می شود خداوند به همان شیوه ای پیغمبر را مبعوث کرد که پیامبری دیگر (یعنی موسی) را برای بیم دادن فرعون فرستاد.

به دلیل قرابت میان پیغمبر و دیگر پیامبران، دین نازل شده بر همه آنها یک دین بیشتر نیست (۱۳: ۴۲) از این رو قرآن به مسلمانان دستور می دهد به هر آن چه که بر تک تک پیامبران نازل شده ایمان داشته باشند و میان آنان فرق نگذارند (۲۸۵، ۱۳۶: ۲؛ ۸۴: ۳) در نتیجه، پیام کتابی که بر پیغمبر نازل شده، در اصل با پیام کتاب های نازل شده بر پیامبران پیشین هیچ تفاوتی ندارد. پس قرآن چندین مرتبه تصریح می کند کتابی که بر پیغمبر نازل شده «تصدیق کننده [کتاب های] پیش از آن است».

(۳۱: ۳۵؛ قس. ۳: ۳؛ ۴۸: ۵؛ ۹۲: ۶) در یک مورد، منشأ عربی کتاب پیغمبر اعلام می شود (۱۲: ۴۶) و قرآن به کتابی خاص اشاره می کند که مقدم بر کتاب عربی بوده که منظور همان کتاب موسی است (همچنین نک. ۴۶: ۳۰) به همین ترتیب گفته می شود عیسی تصدیق کننده تورات بوده است که قبل از او نازل شده بود. (۵۰: ۳؛ ۴۶: ۵؛ ۶: ۶۱۰)

جایگاه مسیحایی پیغمبر قرآن

با این همه در آیاتی چند، پیغمبر از جایگاه ممتازی در میان پیامبران برخوردار می شود، و پیمانی که خداوند از ایشان گرفته، منحصرأ بر محور شخص پیغمبر می چرخد که جایگاهی مسیحایی می یابد. اولاً در آیه ۱۸ سوره آل عمران، خداوند پیمانی از پیامبران می گیرد مبنی بر این که هر گاه پیامبری آمد و کتابی را که با ایشان است، تصدیق کرد، باید به او ایمان بیاورند و یاری اش کنند. به نظر می رسد معنای دیگر این سخن این است که هر گاه پیغمبر اسلام ظهور یافت، همه پیامبران و قوم هایشان باید به او ملحق شوند. به علاوه گفته می شود که توصیف پیغمبر قرآن در کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان یعنی تورات و انجیل نوشته شده است، آن جا که از او با عبارت النبی الامی «پیغمبر درس نخوانده» یاد می شود (قس The eye, Rubin، ۳۰-۲۳) و رحمت خداوند به کسانی از ایشان وعده داده می شود که از پیغمبر پیروی کنند (۸-۱۵۷: ۷) نام خاص تر پیغمبر قرآن که در کتاب های پیشین توصیف می شود، احمد است که عیسی مرده او را به بنی اسرائیل می دهد (۶: ۶۱). این آیات مجموعاً نوعی تصویر مسیحایی از پیغمبر برمی رساند

که قرار است در پس او نوع بشر یک امت واحد مؤمنان را شکل دهند.

دین ابراهیم

پیوند جهانی پیغمبر مبتنی بر همانندی پیام او با پیامبران بنی اسرائیل با اهل کتاب است، اما در آیاتی که رابطه ای مستقیم میان پیغمبر و ابراهیم برقرار می کنند، این پیوند دیده نمی شود. پس در آیه ۶۸ سوره آل عمران اعلام می شود: «در حقیقت نزدیک ترین مردم به ابراهیم، همان کسی هستند که او را پیروی کرده اند، و [نیز] این پیغمبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده اند». صراحتاً به پیغمبر قرآن امر می شود که از چیزی موسوم به «دین» (ملة) ابراهیم پیروی کند و این آیات مطمئناً دین پیامبران یهود و مسیحی را از گستره آیین پیغمبر خارج می دانند. گفته می شود خود ابراهیم که مقدم بر نزول تورات و انجیل بوده است (۶۵: ۳)، نه یهودی بود و نه مسیحی، حنیف و مسلم بود و از مشرکین نبود (۶۷: ۳). چون صفت مشرک اصولاً در اشاره به مشرکان عربستان به کار می رود، پیروی از دین ابراهیم به معنی گسستن از میراث دینی یهود و نصارا و همچنین اعتقادات عربستان است. در آیه ۱۲۳ سوره نحل، صریحاً از پیغمبر خواسته می شود که از آیین ابراهیم پیروی کند، و در آیه ۹۵ سوره آل عمران به بقیه مؤمنان هم فرمان داده می شود همان کار را انجام دهند. پس در آیه ۱۳۵ سوره بقره، مؤمنانی که در آیین ابراهیم هستند، از یهودی شدن و مسیحی شدن منع می شوند. در آیه ای دیگر، به پیغمبر صرفاً دستور داده می شود که حنیف باشد و منظور از این تقاضا جلوگیری از مشرک شدن پیغمبر است (۱۰۵: ۱۰). اگر چه نام ابراهیم صریحاً ذکر نمی شود، اما اقتضای این آیه هم احتمالاً پیروی از الگوی ابراهیم است. همین امر در آیه ۳۰ سوره روم مصداق دارد، آن جا که به پیغمبر امر می شود حنیف باشد و از دینی پیروی کند که همان «سرشت اصیل» (فطرة) خداوند است که او مردم را بر آن سرشته است. رابطه میان مفهوم دین «اصیل» و ابراهیم در دیگر آیاتی هویدا است که یکتاپرستی فطری ابراهیم را وصف می کنند. (۷۹: ۶).

روند جزئی نگر آیاتی که رابطه مستقیم میان ابراهیم و پیغمبر برقرار می کنند، در ظاهر یک بار دیگر گستره پیام پیغمبر را به حوزه عربستان محدود می کند، زیرا خود ابراهیم هم وقتی به پیغمبر مرتبط می شود، در بافتی کاملاً محلی به تصویر در می آید. این حالت را در آیه ۱۲۷ تا ۱۲۹ سوره بقره می بینیم، آن جا که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه (کعبه) را بالا می برند و بعد ابراهیم به درگاه خدا دعا می کند تا از ذریه اش پیامبری برانگیزد که به آنان

کتاب و حکمت بیاموزد.

پیغمبر قرآن در میان خدا و انسان

پیغمبر که فرستاده خداست، فردی برگزیده است، زیرا خداوند «از میان فرشتگان رسولانی بر می‌گزیند و نیز از میان مردم» (۷۵: ۲۲). پس قرآن «گفتار فرستاده‌ای بزرگوار» (۴۰: ۶۹) است. پیغمبر که فرستاده برگزیده خداست، هم وحی او را و هم هدایت و رحمت و امان بی‌پایانش را دریافت می‌کند. این موضوع در آیاتی نمود می‌یابد که در آنها گفته می‌شود خداوند پیغمبر را وانگذاشته (۳: ۹۳) و نامش را بلند گردانیده (۴: ۹۴) یا او را به مقامی ستوده رسانده است (مقام محمود، ۷۹: ۱۷). رحمت خدا نسبت به پیغمبر از این نکته بدست می‌آید که خود خداوند و نیز فرشتگان بر او درود می‌فرستند (۵۶: ۳۳) پیغمبر هم به نوبه خود دستور می‌گیرد که از خدا آمرزش بخواهد. (۱۰۶: ۴؛ ۱۹: ۴۷) و در واقع آمرزش کامل تمام گناهان نیز به او عطا می‌شود (۲: ۴۸). هدایت خداوند (۷: ۹۳) و نیز احسان او برای پیغمبر فراهم آمده است. پس خداوند مرتبه اجتماعی - اقتصادی پیغمبر را بهبود بخشید (۸، ۶: ۹۳) و به او «[خیر و برکت] فراوان» (الکوثر، ۱: ۱۰۸) و نیز «آیات مکرر» (مثنی) و قرآن عظیم (۸۷: ۱۵) داد. خدا بار سنگین ترس و نگرانی را نیز بر او سبک کرد (۳-۱: ۹۴). هدایت خداوند در حوزه عبادات نیز آشکار است و این اوست که به پیغمبر فرمان می‌دهد چه هنگام نماز بگذارد (مثلاً ۱۳۰: ۲۰؛ ۵۵: ۴۰؛ ۴۰: ۳۹-۵۰) و جهت نماز خواندنش (قبله) کدام سو باشد (۱۴۴: ۲) این واقعیت که پیغمبر نخستین مسلمان امتش بوده است نتیجه هدایتی است که از عبادت خداوند است. به پیغمبر دستور داده می‌شود که بگوید (۳-۱۶۲: ۶): «نماز من و [سایر] عبادات من و زندگی و مرگ من همه برای خدا، پروردگار جهانیان است که او را شریکی نیست و بر این کار دستور یافته‌ام و من نخستین مسلمانم». (قس. ۱۴: ۶).

پیغمبر قرآن و مؤمنان

رحمت خداوند به پیغمبر شامل حال امتی که قرار است از پیغمبر پیروی کنند و یاورش باشند، نیز می‌شود، و این خداوند است که مؤمنان را در پس پیغمبر یکپارچه ساخته است. پیغمبر به تنهایی نمی‌توانست به این موفقیت دست یابد (۶۳: ۸). رحمت خدا به پیغمبر موجب رحمت پیغمبر به مؤمنان می‌شود، یا همان طور که در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران گفته شده است: «پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرم خو [و پر مهر] شدی...» در بخش بعدی

همین آیه خداوند به فرستاده اش توصیه می کند که از خطای مؤمنان درگذرد و بر ایشان آمرزش بخواهد و در کارها با آنان مشورت کند. از این رو، پیغمبر چنین توصیف می شود «پیغمبری از خودتان که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید و به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است». (۱۲۸: ۹). بر بخشش گناهان که ناشی از حضور پیغمبر است تأکید خاصی می شود. پس در آیه ۶۴ سوره نساء می خوانیم: «... اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیغمبر نیز برای آنان طلب آمرزش می کرد، قطعاً خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند. عطف پیغمبر نسبت به مؤمنان در نقش او به عنوان «گواه» (شاهد) امتش نیز مشهود است (۱۴۳: ۴؛ ۷۸: ۲۲). مطابق اشاره این آیه، ظاهراً نقش فوق نقشی معاد شناختی و ناظر بر روز جزاست که در آن پیغمبر گواه امتش است، در حالی که دیگر امت ها گواهان خاص خود، یعنی پیغمبرانشان را دارند (قس. ۴۱: ۴؛ ۸۹: ۱۶؛ همچنین نک. ۷۵: ۲۸).

شاهد بودن پیغمبر احتمالاً به این معناست که او مدارکی در خصوص هویت درست کاران و بدکاران امتش ارائه می کند. از مؤمنان خواسته می شود که به نوبه خود، در سر سپردگی به خداوند و در امید داشتن به پاداش او در روز قیامت، پیغمبر را الگو (اسوه) قرار دهند (۲۱: ۳۳) به دلیل عشق به خداوند آنها باید از پیغمبر پیروی کنند، که یگانه راه دستیابی به عشق و رحمت متقابل خداوند است (۳۱: ۳). از این قرابت میان خداوند و فرستاده اش، ضرورت اطاعت از هر دو نتیجه می شود (۳۲: ۳؛ ۵۹: ۲۴)، زیرا اطاعت از پیغمبر به منزله اطاعت از خداست (۸۰: ۴). به همین ترتیب بیعت با پیغمبر به منزله بیعت با خداست (۱۰: ۴۸) و در واقع خداوند از کسانی که با پیغمبرش بیعت می کنند خشنود است (۱۸: ۴۸). زنان نیز با او بیعت می کنند و در حین این کار باید آداب دقیق دینی و اخلاقی را رعایت و از او اطاعت کنند (۱۲: ۶۰).

سوای اطاعت، از مؤمنان خواسته می شود که وفاداریشان به پیغمبر بسیار بیشتر از وفاداریشان به خود باشد (۶: ۳۳) و حرمت او را به جای آرند. به عبارت دیگر آنان نمی توانند بی اذن او محضرش را ترک کنند. (۳-۶۲: ۲۴) و مجاز نیستند صدای خود را از صدای او بالاتر ببرند. (۷، ۵-۱: ۴۹) پیغمبر اسوه اخلاص مؤمنان است، شارع آنان نیز هست و قوانین را تا از طریق وحی به آنان می رساند، پس در آیات ۱۵۱ تا ۱۵۳ سوره انعام به او فرمان داده

می شود تا به آنها بگوید: «بیایید تا آنچه را پروردگارتان برای شما حرام ساخته بر شما بخوانم». در ادامه فهرستی از مقررات قانونی و اخلاقی ارائه می شود.

قرآن هم وظیفه اطاعت از پیغمبر و هم مرتبه منحصر به فرد او را در میان مؤمنان بیان می کند. در آیاتی که سهم او از غنائم جنگ با سهم بقیه مؤمنان مقایسه می شود، این مرتبه آشکار می گردد. در آیه ۷ سوره حشر این غنایم به خداوند و فرستاده اش و نیز به خویشاوندان (به ویژه مرد) او و مسلمانان نیازمند تعلق دارد و پیغمبر اختیار تام دارد که این غنایم را تقسیم کند: «آنچه را فرستاده او به شما داد آن را بپذیرید و از آنچه شما را بازداشت باز ایستید» به همین ترتیب، در آیه نخست سوره انفال گفته می شود که غنایم (انفال) به خداوند و فرستاده اش تعلق دارد. ولی در آیه ۴۱ همین سوره تنها یک پنجم غنیمت ها به پیغمبر و نیازمندان تعلق دارد و بقیه میان شرکت کنندگان در جنگ تقسیم می شود.

به مرتبه زنان پیغمبر در میان مسلمانان نیز اشاره می شود. مرتبه آنها همچون مادر مؤمنان است، یعنی پس از پیغمبر نمی توانند به همسری مؤمنان در آیند (۶: ۳۳). بر آنان که همسران پیغمبرند، تکالیف اخلاقی خاصی واجب می شود و رفتار آنان باید بی عیب و نقص باشد. اگر می خواهند همسران او بمانند و سر طلاق ندارند، باید متعهد شوند که کار زشت آشکاری نکنند، در خانه هایشان بمانند، زینت خود را به رسم روزگار جاهلیت قدیم آشکار نکنند و نماز برپا دارند و زکات دهند و از خدا و فرستاده اش فرمان برند. برای این کارها خدا به آنان دو چندان پاداش می دهد. (۳۴-۲۸: ۳۳). به مؤمنان در خصوص چگونگی رفتار در خانه پیغمبر هم دستورهایی داده می شود. مؤمنان نباید ناخوانده وارد شوند، پس از خوردن غذا نباید سرگرم تعریف شوند. هر چیزی از زنان او خواستند، باید از پشت پرده ای آن را بخواهند (۵۳: ۳۳). با وجود این، به چند مشکل خانوادگی و مبهم پیغمبر با دو تن از زنانش (۵-۱: ۶۶) و نیز کسانی که «آن بهتان (افک) را در آوردند» (۱۱: ۲۴ به بعد)، اشاره هایی می شود. کم و کیف این بهتان در قرآن فاش نمی شود، اما احادیث و روایات اسلامی آن را با عایشه مرتبط دانسته اند. برخلاف این اعلام قرآن که زنان پیامبر مادران مؤمنان اند، قرآن اعلام می کند که محمد پدر هیچ یک از مؤمنان نیست (۴۰: ۳۳)، یعنی او می تواند پس از [مرگ یا طلاق] آنها با همسرانشان ازدواج کند. این گفته در مورد قضیه زید (بن حارث)، پسر خوانده محمد است که به جز شیخ

پیغمبر تنها معاصر محمد است که نام خاصش در قرآن ذکر می شود. گفته می شود که پس از آن که زید کارش را با همسرش تمام کرد، خداوند آن زن را به نکاح پیغمبر در آورد و قرآن تصریح می کند که ازدواج مؤمنان با همسران پسر خوانده هایشان مجاز است. (۳۷: ۳۳)

پیغمبر قرآن و کافران

رابطه میان پیغمبر قرآن و کافران؛ بخش اعظم آیات قرآنی مربوط به رسالت او را به خود اختصاص می دهد و بسیاری از وجوه واکنش منفی کافران در برابر رسالت او توصیف می شوند. در برخی فرازهای قرآن، کفر آنها به صورت خودداری از گوش سپردن به پیغمبر بیان می شود. در یک آیه کافران می گویند: «قلب های ما نسبت به آنچه ما را به آنچه ما را به آن دعوت می کنی در پوشش هایی قرار گرفته و در گوش های ما سنگینی و میان ما و تو حجابی وجود دارد» (۴۱: ۵). در آیه ای دیگر آنها چون قرآن را می شنوند، چیزی نمانده که او را چشم بزنند. (۶۸: ۵۱)، تمسخر نیز از جمله واکنش های متداول در قبال پیغمبر است که آنان را به خاطر پرستش خدایی به جز خداوند سرزنش می کند. (۳۶: ۲۱؛ ۲۱: ۲۵-۴۱). قرآن بر لجاجت کافران تأکید می کند و می گوید که حتی اگر خداوند بر پیغمبر «کتابی نوشته بر کاغذ» نازل می کرد و «آنان آن را با دست های خود لمس می کردند» باز هم به او ایمان نمی آوردند. (۶: ۷)

کفر غالباً بر بخش خاصی از آیین پیغمبر یعنی رستاخیز و روز جزا تمرکز می یافت و کافران معمولاً آن را محال دانسته و مردود می شمردند. (۹۸، ۴۹، ۱۷: ۳۸؛ ۲۱: ۳۸). همچنین کافران در ازای ایمان به پیغمبر قرآن تقاضاهای خاصی را شرط می گذارند. در آیه ۱۵ سوره یونس از پیغمبر می خواهند مندرجات آیاتش را تغییر دهد و آنها را دلپذیرتر سازد، و در آیه ۱۲۰ سوره بقره (همچنین نک. ۱۳۵: ۲) یهودیان و مسیحیان از او می خواهند تا از دین ایشان پیروی کند. کفر یهودیان یا اهل کتاب به شدت محکوم می شود. آنان به رغم این واقعیت که کتاب نازل شده بر پیغمبر تصدیق کننده کتاب های مقدس خود آنها است، پیغمبر را تکذیب کرده اند. آنها متهم می شوند که عمداً دستوره های کتاب خود را [یعنی ایمان آوردن به پیغمبر] را نادیده گرفتند. (۱۰۱، ۹۱، ۸۹: ۲؛ همچنین نک. ۴۷: ۴).

در قرآن اشاره می شود که کافران به آزار و اذیت عملی نیز دست زدند و مخصوصاً پیغمبر را به بیرون راندن (أخرج) از زادگاهش تهدید کردند (۷۶: ۱۷). در آیه ۳۰ سوره انفال این

عمل و نیز به بند کشیدن یا حتی کشتن پیغمبر از جمله نیرنگ‌های آنان است. در آیه ۱۳ سوره توبه نقشه اخراج پیغمبر با شکستن سوگند از سوی کافران توأم می‌شود، دو گناهی که به راه انداختن جنگ با ایشان را توجه می‌کند تهدید به بیرون راندن در قصه‌ای پیغمبران پیشین (۱۳: ۱۴) از قبیل شعیب (۷: ۸۸) و لوط (۷: ۸۲؛ ۱۶۷؛ ۲۶؛ ۵۶؛ ۲۷) نیز تکرار می‌شود و این عمل بخش عمده‌ای از آزار و اذیت‌ها است. با این همه، بیرون راندن صرفاً تهدید نیست و عملی نیز می‌شود که در آیه‌ای به آن اشاره شده است: «شهری بود که تو را از خود بیرون راند». (۱۳: ۴۷). مطابق آیه ۱ سوره ممتحنه پیغمبر و مؤمنان از زادگاهشان بیرون رانده شدند. در این آیه «بیرون راندن پیغمبر خدا و شما [یعنی مؤمنان]» در حکم یکی از گناه‌های کافران است و در آیه ۲۱۷ سوره بقره رانده شدگان، ساکنان مسجد الحرام هستند. بیرون راندن آنان و محروم ساختن آنان از دسترسی آزادانه به مسجد الحرام، گناهی بدتر از جنگیدن در ماه‌های حرام شمرده می‌شوند. به مؤمنانی که رانده شده‌اند دستور داده می‌شود دشمنانشان را بکشند «هر کجا بر ایشان دست یافتند و همان گونه که شما را بیرون راندند، آنان را بیرون برانید...» (۲: ۱۹۱) که در اینجا هم بیرون راندن مسلمانان دلیل شروع جنگ است. همین گناه بیرون راندن اجباری دلیلی برای مسلمانان است تا با کافرانی که مرتکب این گناه شدند و نیز یاری کنندگان آنان قطع رابطه کنند. (۹: ۶۰)

قرآن هم به وجود کفر اشاره می‌کند و هم دلایل متعددی برای آن برمی‌شمرد که از منابع متفاوتی ناشی می‌شوند. در یک مورد منشأ کفر، ترس است؛ کافران می‌گویند که اگر از پیغمبر پیروی کنند از سرزمینشان ربوده خواهند شد (۵۷: ۲۸). کسانی که در این آیه سخن می‌گویند احتمالاً مردمان مکه‌اند که خداوند بلافاصله به ایشان پاسخ می‌دهد بر ایشان «حرماً امن (حرماً آمناً) که محصولات هر چیزی به سوی آن سرازیر می‌شود» (۵۷: ۲۸؛ قس. ۲۶: ۸؛ ۶۷: ۲۹) برقرار کرده است. در این جا رسالت پیغمبر تقابلی آشکار با ارزش‌های عربی دارد که به موجب آنها امنیت اهالی مکه محفوظ بوده است. غالباً کفر معاصران پیغمبر توأم با تردیدهایی درباره اصلت پیام او بوده است، یعنی آیا او واقعاً فرستاده خداوند است یا خیر. سرچشمه این تردیدها نقصان‌هایی است که به شخصیت و رسالت او نسبت می‌دادند. تهمت‌های شخصی علیه پیغمبر غالباً مبتنی بر این ادعاست که او انسانی بیش نیست و خداوند معمولاً انسان‌ها را به عنوان فرستادگان

خود نمی فرستد و فقط فرشتگان را به این کار می گمارد (۹۴: ۱۷؛ ۳: ۲۱). یهودیان نیز چنین خرده ای بر او گرفتند (۹۱: ۶) و هم عصران پیامبران پیشین نیز تردیدهای مشابهی را بر آنان روا داشته بودند (مثلاً، ۲۷: ۱۱ نوح؛ ۱۵۴: ۲۶ صالح؛ ۱۸۶: ۲۶ شعیب). حتی مرتبه اجتماعی پیامبر به عنوان یک انسان آن چنان رفیع نیست که پیامبر باشد. این ادعای کافران در آیه ۳۱ سوره زخرف ذکر می شود: «و گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ (عظیم) از [آن] دو شهر فرود نیامده است؟»

در نتیجه این تصور که فرستاده خداوند حتماً باید فرشته باشد، مدام از پیغمبر تقاضا می کردند از آسمان نشانه هایی یعنی معجزاتی بیاورد. از او خواسته می شود که یا خودش آیتی بیاورد (۲۰۳: ۷) و یا کاری کند که آیتی از جانب خدا فرستاده شود (۲۷، ۷: ۱۳). در آیه ۱۲ سوره هود از او خواسته می شود کاری بکند گنجی بر او فرو فرستاده شود یا فرشته ای همراهی اش کند (همچنین نک. ۹-۸: ۶؛ ۸-۷: ۲۵). در آیات ۹۰ تا ۹۳ سوره اسراء مجموعه دوز و درازی از معجزات خاص طلب می شود، چشمه ای برایشان بجوشاند؛ باغی از درختان انگور و خرما پدید آرد و میان آنها جویبارها را روان سازد؛ کاری کند آسمان بر سرشان فرود آید؛ خدا و فرشتگان را در برابرشان حاضر آرد؛ خانه ای طلاکاری شده نشان دهد؛ به آسمان بالا رود و کتابی با خود بیاورد که قابل خواندن باشد.

اهل کتاب (۱۵۳: ۴) نیز خواستار کتابی واقعی از آسمان می شوند و یهودیان انتظار دارند قربانی ای ببینند که (به نشانه قبول خداوند؛ ۱۸۳: ۳) آتش [آسمانی] آن را بسوزاند. پیغمبر که نمی تواند برهان های شخصیت الهی اش را پدید آورد، متهم می شود که ساحر (۷: ۱۱؛ ۲: ۱۰ و غیره) و شاعری مجنون است (۳۶: ۳۷؛ ۱۴: ۴۴). پیام رسالت او نیز الهی محسوب نمی شود و با انگ «خواب های آشفته» مردود شمرده می شود (۵: ۲۱). وقتی کافران بر پرسش خدایان خود اصرار می ورزند، معمولاً به همین نقصان ها اشاره می کنند (۳۶: ۳۷). پیام های او غالباً با عنوان جعلی و ساختگی (۳۵: ۱۱؛ ۸: ۴۶) یا رونوشت بودن آثار دیگران تکذیب می شود. در مورد اخیر، مواظظ او را «افسانه های پیشینیان» می دانند که بر او خوانده شده (۶-۴: ۲۵؛ همچنین نک. ۶-۲۵: ۶) یا از آموزگاری بشری (۲۵: ۷۴؛ همچنین نک. ۱۴: ۴۴) فرا گرفته شده است که اصل و نسبش را غیر عربی می خوانند (۱۰۳: ۱۶؛ همچنین نک. Mohammad, Ahrens. ۴-۴۲). کافران مدعی

می شوند که آنها نیز می توانند همان کار را انجام دهند (۸: ۳۱). از طرف دیگر پیام او را بدعتی می خوانند که هیچ سابقه ای در ادیان دیگر نداشته (۳۸: ۷) و انحراف از آیین پدران و نیاکان است (۳۴: ۴۳). در این مورد، انتقادهای بیشتر متوجه تفاوت آشکاری است که میان ساختار مواعظ پیغمبر و پیامبران پیشین وجود دارد. پس در آیه ۴۸ سوره قصص کافران از خود می پرسند چرا پیغمبر وحی مشابه وحی موسی دریافت نکرده و در آیه ۲۲ سوره فرقان سؤال می کنند که چرا قرآن به یکباره بر پیغمبر نازل نشده است.

حمایت الهی

تعداد زیادی از آیات قرآن به دفاع خداوند از پیغمبر علیه انواع و اقسام تکذیبها اختصاص دارند و شالوده ای فراهم می آورند تا شأن و مقام پیغمبر که فرستاده خداست، بر آن استوار شود. در کل، قرآن تأکید می کند که عامل کفر کافران به رغم تمایل باطنی آنها به هدایت، پافشاری است که برخواسته از لجاجتشان است. پس در آیه ۴۲ سوره فاطر کافران سوگند می خورند که اگر هشدار دهنده ای به نزد ایشان می آمد، از امت های دیگر ره یافته تر می بودند و در آیه ۱۵۷ سوره انعام سوگند می خورند که اگر کتابی آسمانی برایشان نازل می شد، از امت های دیگر ره یافته تر بودند. (نک. همچنین قرآن ۷۰-۱۶۷: ۳۷). خداوند بر آن شد تا به اصالت فرستاده اش که یگانه منبع هدایت است مشروعیت بخشد و به همین خاطر انواع استدلالها در دفاع از اصالت رسالت او عرضه می شود. خداوند در پاسخ به انتقادهایی که انسجام روانی محمد پیغمبر را زیر سؤال می بردند، به کافران خطاب می کند: «یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده، و از سر هوس سخن سخن نمی گوید» (۳-۲: ۵۳). با اطلاق لفظ «یار» (صاحبکم) به پیغمبر، او یکی از خود آنان است که عقل و شعورش بر همگان آشکار است. به این ترتیب، خداوند در آیه ۴۶ سوره سبأ مؤمنان را خطاب قرار می دهد و به آنان می گوید که «رفیق شما هیچ گونه دیوانگی ندارد» (قس. ۱۸۴: ۷) و در آیه ۲۲ سوره تکویر نیز می گوید: «رفیق شما مجنون نیست». سرچشمه شعور و سلامت روانی پیغمبر نعمت خداوند است که نمی گذارد او به کاهن یعنی «پیش گو» یا مجنون بدل شود (۲۹: ۵۲) و در واقع، خداوند مکرراً تصریح می کند که او نه کاهن است و نه شاعر و نه مجنون (۲: ۶۸؛ ۲: ۴۰؛ ۶۹ و غیره). ظاهراً اصرار مداوم قرآن مبنی بر این که پیغمبر به خاطر رسالتش هیچ گونه چشم داشت پاداش یا

دستمزد (اجر) ندارد (مثلاً ۵۷: ۲۵؛ ۴۷: ۳۴؛ ۸۶: ۳۸)، به همین بافت و زمینه تعلق دارد و معنایش این است که او کلام خدا را و نه کلام خودش را تحویل مردم می دهد اظهار نظر مستقیم درباره اصالت وحی او در آیات چندی تکرار می شود که تصریح می کنند پیغمبر «به حق» (بالحق؛ قس. ۲۵۲، ۱۱۹: ۲؛ ۱۷۰: ۴؛ ۳۳: ۹؛ ۲۴: ۳۵ و غیره) فرستاده شد و خدا و فرشتگان، گواه حقیقت رسالتش هستند (۱۶۶: ۴؛ ۴۳: ۱۳ و غیره) همین واقعیت که قرآن تصدیق کننده کتاب های آسمانی پیشین و اصولاً مؤید قصه های پیامبران است، در تأیید اصالت آن به کار گرفته می شود (۱ - ۱۱۰: ۱۲). به همین ترتیب، وقتی خود پیامبر هم درباره ماهیت واقعی آن چه بر او نازل شده، دچار تردید می شود، به او اندرز داده می شود با کسانی مشورت کند که کتاب های آسمانی پیشین را می خوانده اند - و در نتیجه به شباهت قرآن و آن کتاب های مقدس پی ببرد. (۹۴: ۱۰)

قرآن به وجوه خاص تر تردیدهای کافران درباره اصالت پیام پیغمبر نیز پاسخ می گوید. خداوند در پاسخ به اتهام سرقت مطالب دیگران، به زبان عربی قرآن اشاره می کند که شبهه وجود یک آموزگار عجمی برای پیامبر را که به طعنه از سوی مخالفانش بیان می شد، باطل می کند. (۱۰۳: ۱۶). زبان عربی قرآن برای مخاطبان واضح و روشن است (۲: ۱۲؛ ۳: ۴۱) و آنان نمی توانستند وحی غیر عربی را که نمی فهمیدند، پذیرا باشند (۹ - ۱۹۸، ۱۹۵: ۲۶؛ ۴۴: ۴۱). شاید منظور از تأکید قرآن که پیغمبر پیش از نزول قرآن هیچ کتابی را نخوانده و نوشته بود (۴۸: ۲۹)، نیز رد اتهام سرقت مطالب دیگران بوده باشد. خود خداوند هم بر ماهیت انسانی پیغمبر که مخالفانش آن را به رخ او می کشیدند، اذعان می کند و به فرستاده اش دستور می دهد تا بگوید او هم بشری بیش نیست (با این تفاوت) که به او وحی می شود (۱۱۰: ۱۸؛ ۶: ۴۱). خدا تأکید می کند بشر بودن پیغمبر مانع آن نیست که او فرستاده خداوند باشد و در اثبات این موضوع، به پیغمبر می گوید به کافران یادآوری کند که پیامبران دیگر هم بشر بودند. پس خدا به پیغمبر سفارش می کند تا بگوید موسی هم که وحی را دریافت کرد انسان بود (۹۱: ۶) و فرستادگان قوم های پیشین هم انسانی (رجال) بیش نبودند (۱۰۹: ۱۲ و غیره). وقتی قرآن تأکید می کند که پیغمبر در مقایسه با دیگر پیامبران پدیده ای نو ظهور نبوده است، همین استدلال را دنبال می کند. (۹: ۴۶). به علاوه، فرستاده خداوند در همه حال بشر است و حق ندارد مردم را

به پرستش خود به عنوان خدا وادارد (۷۹:۳). ولی در عین حال که بر ماهیت انسانی پیغمبر صحه گذاشته می شود، بر آسمانی بودن پیام او تأکید می گردد. خداوند در اثبات این امر از پیامبر می خواهد کافران را به مبارزه بطلبد تا کسانی که مدعی اند قرآن ساختگی و جعلی است اگر می توانند یک یا ده سوره همانند سوره های قرآن بیاورند (۳۸:۱۰؛ ۱۳:۱۱) یا داستانی (حدیث) نظیر آن بگویند (۴-۳۳:۵۲). چون قرآن منشأ الهی دارد، پیغمبر قرآن که انسان است هیچ تسلطی بر مندرجات یا زمان نزول آن ندارد. این نکته هنگامی آشکار می شود که مردم از پیغمبر پرسیدند آیا او پیام الهی را تغییر می دهد تا به شکلی دلپذیرتر در آید و در پاسخ ایشان از پیغمبر خواسته شد تا بگوید: «مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم. جز آنچه را که به من وحی می شود پیروی نمی کنم... اگر خدا می خواست آن را بر شما نمی خواندم... پیش از آن روزگاری در میان شما به سر برده ام...» (۱۵-۱۶:۱۰).

انسان بودن دائمی پیغمبر مانع آن می شود که او در همه حال به معجزه خواهی ها پاسخ دهد و هنگامی که چنین خواسته ای مطرح می شود، خدا به فرستاده اش فرمان می دهد تا بگوید که غیب تنها از آن خداست (۲۰:۱۰). این فراز قرآنی ظاهراً به این معناست که پیغمبر فرستاده و بشری بیش نیست که نمی تواند اعمال مافوق طبیعی را به اراده خود انجام دهد. همان طور که خود قرآن در جای دیگری گفته است (۳۷:۶ و غیره)، تنها خداست که قدرت فرستادن آیات و معجزات را دارد و این اوست که تعیین می کند چه کسی هدایت یابد (۲۷:۱۳). پیامبران پیشین هم وقتی دستور می گرفتند آیات و معجزات را پدید آورند، در همین موقعیت قرار داشتند و آنها نیز پاسخ می دادند که بشری بیش نیستند و صرفاً به اذن خداوند می توانند حجت آورند (۱۱-۱۰:۱۴) به علاوه قرآن می گوید که مشرکان فرصت این را داشتند که از کتاب های آسمانی پیشین که می شناختند عبرت گیرند (و منتظر آیات جدید نمانند؛ قس. قرآن ۱۳۳:۲۰). همین پاسخ، یعنی این که پیغمبر هیچ دانشی از غیب ندارد، به کسانی داده می شود که خواهان آیاتی از روز قیامت یعنی آخر الزمان هستند که قرآن درباره اش به کرات هشدار می دهد (۸-۱۸۷: ۷؛ ۷-۷۲: ۲۵). تقاضا برای ارائه معجزه ای که از جانب خدا فرستاده شده باشد می تواند به شکل این درخواست در آید که کتابی قابل خواندن برای انسان از آسمان آورده شود. در

برابر این تقاضا نیز به پیغمبر امر می شود تا بگوید که او فرشته نیست که به نظر می رسد باز هم در واکنش به معجزه خواهی باشد (۵۰: ۶؛ قس. ۳۱: ۱۱). با این همه شخص پیامبر این فرصت را می یابد که نشانه های خداوند را ببیند که در آیه نخست سوره اسراء به آن اشاره می شود: «میزه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت دادیم سیر داد تا از نشانه های خود به او بنمایانیم...».

خداوند سوای دفاع از اصالت پیغمبر در برابر کافران، مستقیماً خود او را یاری می کند که منظور از آن ترغیب او و تأمین انواع گوناگون آرامش و حمایت اخلاقی برای اوست. اولاً آرامش با این اظهار نظر حاصل می آید که خداوند پیامبر را از مسؤولیت کافران معاف می کند، یعنی مأموریت او صرفاً ابلاغ پیام است (۹۹: ۵) و قرار نیست که او نگهبان مشرکان باشد (۱۰۷: ۶؛ ۱۰۸: ۱۰؛ ۵۴: ۱۷ و غیره) خداوند خود مسؤولیت آنان را بر عهده می گیرد (۶: ۴۲) برای تأکید بر این نکته خداوند می گوید که پیامبر نمی تواند مردگان، کوران و کران را هدایت کند (۱- ۸۰: ۲۷؛ ۳- ۵۲: ۳۰؛ ۲۲: ۳۵) و نمی تواند آنان را وادار کند (تا توبه نمایند؛ ۴۵: ۵۰). خداوند برای آرامش بخشیدن به پیغمبر و تشویق او، به او می گوید می داند که از آن چه مشرکان می گویند سینه اش به تنگ آمده است (۹۷: ۱۵)، و به او سفارش می کند نگذارد در حسرت کافران جانش از کف برود (۸: ۳۵).

پیغمبر تمایل دارد که جان خود را در اندوه کفر آنان تباه کند (۶: ۱۸؛ ۳: ۲۶)، اما خداوند به او می گوید که اجازه ندهد کافران با اعمال یا گفته های خود او را آزار دهند. (۱۷۶: ۳؛ ۴۱: ۵؛ ۶۵: ۱۰؛ ۸۸: ۱۵؛ ۱۲۷: ۱۶؛ ۷۰: ۲۷). خداوند می فرماید که قرآن را نازل نکرده است تا او را به رنج اندازد (۲: ۲۰)، یا در سینه اش تنگی پدید آورد (۲: ۷). در مجموعه ای از آیات، خداوند پیغمبر را تشویق می کند تا در برابر سختی ها شکیبا باشد (اصبر) و به رسالت خویش پایبند بماند. مثلاً در آیه ۱۰۹ سوره یونس به او امر می شود ناملایمت ها را با شکیبایی تحمل کند و از آنچه بر او وحی می شود، پیروی نماید. (قس. ۴۳: ۴۳)، در آیه ۱۳۰ سوره طه به او گفته می شود بر آنچه مشرکان می گویند شکیبا باشد و با ستایش پروردگارش روز و شب، او را تسبیح گوید (همچنین نک. ۹- ۴۸: ۵۲).

در آیات دیگر خداوند فرمان می دهد که پیغمبر همراه با کسانی که صبح و شام پروردگارش را می خوانند و به وسوسه های لذات دنیوی تن نمی سپارند، در برابر سختی

ها شکبیا باشند (۲۸: ۱۸؛ قس. ۱۳۱: ۲۰) در هنگام دستور دادن به پیغمبر برای تحمل سختی ها غالباً مثال پیامبران پیشین آورده می شود.

پس در آیه ۳۵ سوره احقاف از او خواسته می شود همانند پیامبران پیشین شکبیا باشد، و در آیه ۱۷ سوره ص به او گفته می شود که بر آنچه به او می گویند صبر کند و داوود، صاحب امکانات متعدد را یاد آورد. از طرف دیگر، به او گفته می شود صبور باشد و از مثال های بدی چون «همدم ماهی» (یونس؛ ۵۰-۴۸: ۶۸) بپرهیزد.

مثال پیامبران پیشین نقش مهمی در ترغیب پیغمبر ایفا می کند (۱۲۰: ۱۱؛ قس. ۴۴: ۲۳؛ ۴: ۵۲-۵۱). به گفته خداوند قومشان آنها را دروغگو خواندند و تکذیب کردند (۱۸۴: ۳؛ ۴: ۳۳-۳۵؛ ۴۳: ۴۱) و هنگامی که آنان امید خود را به تمامی از دست داده بودند، خداوند نجاتشان داد و کافران به عذاب الهی گرفتار شدند (۱۱۰: ۱۲؛ ۱۴: ۳۸). به همین ترتیب پیامبران پیشین نیز استهزاء شدند (۱۰: ۶؛ ۳۲: ۱۳؛ ۴۱: ۲۱) و دشمنانی داشتند اما خداوند می گوید این قبیل نشانه های فایده خواهد بود، همانطور که در مورد پیامبران پیشین که دستور یافتند آنها را ارائه کنند، بی فایده بود (۱۱۸: ۲؛ ۶: ۲۱). البته اگر روی گرداندن آنان بر پیغمبر گران آمده باشد، او می تواند در جست و جوی نقبی در زمین یا نردبانی در آسمان برآید اما در نهایت تنها خداست که می تواند آنان را به هدایت برساند. (۳۵: ۶).

در بسیاری از آیات خداوند به پیغمبر توصیه می کند که در شرایطی که از همه جهت تحت فشار است چگونه بر راه خود باقی بماند. در برخی موارد صرفاً به پیغمبر توصیه می شود که با کافران قطع رابطه کند و از مواجهه رو در رو با آنان بپرهیزد، پس در آیه ۱۰ سوره مزمل خداوند به او می گوید: «از آنان به نیکویی دوری کن (و اجرهم)» و در آیه ۸۹ سوره زخرف به او گفته می شود که از آنان روی برتابد (اصفح عنهم) و از آیات دیگر نیز همین مستفاد می شود (۵۴: ۵۱، تولى عنهم؛ ۹۴: ۱۵؛ ۳۰: ۳۲، اعرض؛ ۳: ۱۵؛ ۸۳: ۴۳، ذرهم). در برخی موارد خداوند او را و او را می دارد تا به کافران بگوید دین او از آنچه که ایشان پیروی می کنند متفاوت خواهد ماند، مثلاً در آیه ۱۰۴ سوره یونس: «من کسانی را که به جای خدا می پرستید نمی پرستم». به همین ترتیب در آیه ۴۱ همین سوره خداوند می گوید: «اگر تو را تکذیب کردند، بگو: عمل من به من اختصاص دارد و عمل

شما به شما اختصاص دارد. شما از آنچه من انجام می‌دهم غیر مسؤولید و من از آنچه شما انجام نمی‌دهید غیر مسؤولم». (نک. همچنین ۲۱۶: ۲۶). در آیه‌ای که به پیامبر توصیه می‌شود به خدا توکل کند و آنها را به روز قیامت واگذار نماید همین خط مشی ملایم به چشم می‌آید. پس در آیات ۶۸ و ۶۹ سوره حج خدا به او می‌گوید: «و اگر با تو مجادله کردند بگو: خدا به آنچه می‌کنید داناتر است، خدا روز قیامت در مورد آنچه با یکدیگر در آن اختلاف می‌کردید داوری خواهد کرد...» در آیه دیگر هنگامی که مردم از پیغمبر روی برمی‌گردانند، به او امر می‌شود که بگوید: «خدا مرا بس است، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم». (۱۲۹: ۹؛ قس. ۷۹: ۲۷؛ ۴۸: ۳۳) به همین ترتیب از او خواسته می‌شود تا با شیوه لطیف و نیکو با کافران مجادله کند. (۱۲۵: ۱۶؛ ۹۶: ۲۳) هنگامی که مشرکان از پیغمبر می‌خواهند دینش را رها کند و در عوض از ایشان پیروی نماید، خداوند باز هم چگونگی استوار ماندن را به او گوشزد می‌کند. در یک مورد خاص پیغمبر و پیروانش به بحث کشانده می‌شوند تا یهودی و مسیحی گردند. در هر حال استوار ماندن به معنای پیروی از آیین ابراهیم است (۱۳۵: ۲). به طور کلی کافران دوست دارند ببینند که پیامبر دنباله‌رو «هواهای نفسانی» (اهوی) آنان شده است و در این هنگام خداوند او را ترغیب می‌کند که از اهوائ آنها پیروی ننماید و به شریعت خود وفادار باشد (۱۸: ۴۵؛ ۹: ۴۸-۵؛ همچنین نک. ۱۵: ۴۲). به عبارت صریح‌تر، خداوند می‌خواهد که او از کافران و منافقان «فرمان نبرد» و صرفاً دنباله‌رو آنچه که تا کنون بر او وحی شده باشد. (۲-۱: ۳۳) یک وضعیت منحصر به فرد، آیات ۷۳ تا ۷۵ سوره اسراء است که در آن چیزی نمانده است مشرکان پیغمبر را گمراه سازند و او را به جعل آیات دلیزیرتر و دارند تا در ازای آن مشرکان او را دوست خود بدانند. تنها به خاطر دخالت خداوند است که او استوار می‌ماند و قرآن تصریح می‌کند که اگر او به ایشان تمایل یافته بود، خداوند به شدت او را عقوبت می‌کرد. وضعیتی مشابه از تحریف وحی در آیه ۵۲ سوره حج و در اشاره به پیامبران پیشین توصیف می‌شود: تمامی آنها دستخوش وسوسه‌های شیطان شدند که کلمات خودش را در تلاوت آنها القا می‌کرد. ولی قرآن تصریح می‌کند که خداوند القائات شیطان را باطل می‌کند و نشانه‌های خویش را تایید می‌نماید.

در آیات دیگر، حمایت خدا از فرستاده‌اش فعالانه‌تر است و حاکی از وجود نوعی

برخورد مسلحانه تر میان پیامبر و مشرکان است. اولاً در آیه ۶۷ سوره مائده خداوند او را از گزند مردم در امان نگاه می دارد تا او را یاری کند که رسالتش را به شکلی مطمئن ابلاغ کند. هنگامی که مشرکان پیامبر را از شهر بیرون می کنند، خداوند سکینه اش (سکینه) را به نزد او می فرستد و او را با سپاهیان نادیدنی حمایت می کند. این رخداد هنگامی رخ داد که پیغمبر و یکی از اصحابش در غاری پنهان می شوند و او به دوستش اطمینان می دهد که خداوند با آنان است (۹: ۴۰). خداوند در رؤیایی خاص به پیامبر مژده می دهد که او و مؤمنان وارد مسجد الحرام خواهند شد و در آنجا مناسک را به جای می آورند (۲۷: ۴۸)، و با این کار تحمل تبعید را برای پیغمبر آسان می سازد. در آیه ۸۵ سوره قصص هم احتمالاً با وعده مشابه روبرویم: «همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی جایگاهت [= زادگاهت] باز می گرداند». در برخوردهای مسلحانه مستقیم با کفار، خداوند به سود پیامبر در جنگ مداخله می کند (۱۷: ۸) و به آنان پیروزی عطا می کند (فتح، ۱: ۴۸). حمایت و تأیید الهی از فضل و رحمت او به پیامبر ناشی می شود که تمامی تلاش ها برای گمراه کردن او را بی اثر می کند. (۱۱۳: ۴) و در نتیجه، او را از شر استهزا کنندگان می رهانند (۹۵: ۱۵) و وعده می دهد شر آنان که ایمان نیاورده اند را هم از او کم کند (۱۳۷: ۲) دشمنانش به صراحت از خشم خداوند زنهار داده می شوند، مثلاً در آیه ۷۶ سوره اسراء، کسانی که نیرنگ می کنند تا او را از سرزمین شان برانند، از عذابی سریع بیم داده می شوند. پس خداوند از دشمنان پیامبران پیشین هم انتقام می گیرد (۴۷: ۳۰).

فرشتگان جنگجو خشم خداوند را بر سر دشمنان پیغمبر فرو می آورند و بر فراز گردن آنها می زنند (۱۳-۱۲: ۸). جبرئیل فرشته هم در کنار مؤمنان صالح و دیگر فرشتگان، حامی اونیت (۴: ۶۶). اما عذاب الهی معمولاً در دوزخ انتظار دشمنان را می کشند. جهنم در تقدیر کسانی است که در حین نماز به پیغمبر توهین می کنند. (۱۹- ۹: ۶۹) و کسانی که با او پیمان شکنی کردند (۱۱۵: ۴؛ ۴: ۵۹؛ قس. ۳۲: ۴۷) قرآن در واکنش به این قبیل مخالفت ها برای رحمت خداوندی که از شخص پیامبر نشأت می گرفت مرزهای دقیقی تعیین می کند و صریحاً کافران را از شمول آن خارج می سازد. پس در آیه ۱۱۳ سوره توبه گفته می شود که «بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند سزاوار نیست که برای مشرکان - پس از آن که برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخ اند - طلب آمرزش

کنند، هر چند خویشاوند آنان باشند. « پیغمبر هم به نوبه خود دستور می گیرد با کفار چهار کند که در آیه ۷۳ سوره توبه و آیه ۹ سوره تحریم بیان می شود: «ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر؛ جایگاهشان دوزخ است. چه بد سرانجامی است». (همچنین نک. ۵۲: ۲۵). یاری خدا به پیامبر تمامی امت اسلام را هم شامل می شود و یاری او در چند آیه بر جمیع آنها بسط داده شده است. پس در آیه ۲۶ سوره انفال خدا می گوید: «و به یاد آورید هنگامی را که شما در زمین گروهی اندک و مستضعف بودید. می ترسیدید مردم شما را بر بایند، پس خدا به شما پناه داد و شما را به یاری خود نیرومند گردانید و از چیزهای پاک به شما روزی داد که سپاسگذاری کنید». یاری خداوند معمولاً شامل حال مؤمنان در صحنه کارزار می شود و در آیه ۱۳ سوره آل عمران هم احتمالاً چنین است: «قطعاً در برخورد میان دو گروه برای شما نشانه [و درس عبرتی] بود، گروهی در راه خدا می جنگیدند و گروه دیگر کافر بودند، [کافران، مسلمانان را] به چشم خویش، دو برابر خود می دیدند و خدا هر که را بخواهد به یاری خود تأیید می کند...». نام خاص محلی که در آن خداوند به یاری مؤمنان می آید در آیه ۱۲۳ سوره آل عمران آورده می شود: «خدا شما را در بدر یاری کرد، با آن که ناتوان بودید...».

قرآن و سیره محمد

در قرآن اشارات متعددی به حوادث زندگی پیامبر هست، اما بافت دقیق تاریخی آنها ذکر نمی شود. علاوه بر مسائلی که پیشتر بدان اشاره شد، اشارات و تلمیحات بسیار دیگری هم هستند که در خارج قرآن، در قلمرو سیره یعنی زندگی نامه پیامبر به بافت تاریخی خود دست می یابند. در این زندگی نامه ها، تلمیحات قرآن به زندگی و نبوت پیغمبر، این بار در نوعی توالی مشخص و تاریخی قرار داده می شود.

بررسی کلیه تلمیحات قرآنی موجود در سیره از حوصله این مقال خارج است و صرفاً بر بعضی از آنها تأکید می شود.

یکی از نخستین کتاب های سیره که در آن تلمیحات قرآن حضور چشمگیری دارند، تألیف ابن اسحاق است که از سیره محمد او چندین نسخه موجود است و مشهورترین آن اثر ابن هشام (وفات ۲۱۸/۸۳۳) است.

در این کتاب چارچوب کلی روایت - که در دیگر زندگی نامه محمد هم حفظ شده - به قرار زیر است: زندگی پیغمبر به دو دوره اصلی، مکی و مدنی، تقسیم می شود که با تقسیم سنتی قرآن به آیات مکی و مدنی در تناظر است. دوره مکی از زمان تولد محمد تا هجرت او به مدینه است. در مراحل گوناگون این دوره، تولد و کودکی او در مکه، نخستین وحی، آغاز تبلیغ عمومی، آزار و اذیتش به دست اعضای قبیله اش قریش و هجرت او به مدینه توصیف می شود. دوره مدنی هم شامل مراحل گوناگونی است که عبارتند از: ورود او به آن دیار، تحکیم روابط با قبایل عرب محلی، جنگ او با یهودیان محلی و اصولاً نبردها و جنگ های او (مغازی) با مکه. این درگیری ها در نهایت به سقوط مکه و گسترش نهایی اسلام در سراسر عربستان منتهی می شود. این توالی رویدادها یک چارچوب زمانی منسجم دارد: دوره مکی در سالی موسوم به «عام الفیل» آغاز می شود (اشاره به سوره ۱۰۵ «الفیل») که بنابر اکثر روایات و اخبار، محمد در همین سال به دنیا آمد. در خبر است که نخستین وحی در چهل سالگی اش رخ داد، تاریخ هجرتش ده سال بعد بود (۶۲۲ میلادی) و تاریخ سقوط مکه سال ۶۳۰/۸ بوده است و درگذشت پیغمبر را در سال ۶۳۲/۱۱ دانسته اند.

دوره مکی

در مورد دوره مکی، سیره از آیات قرآنی استفاده می کند که در روایات و اخبار به عنوان توصیف کننده وحی نخستین، هشدار نخستین و مخصوصاً آزار و اذیت پیغمبر به دست کفار شناخته شده اند (برای جزئیات نک. Eye; Rubin, ۶۶-۱۰۳) شایع ترین فراز قرآنی که در مورد نخستین وحی برگزیده شده، آیات ۱ تا ۵ سوره علق است: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید...» برای رخداد بعدی یعنی رکود موقتی وحی آیه ۳ سوره ضحی انتخاب می شود: «پروردگارت تو را وانگذاشته و مورد چشم قرار نداده است». در خصوص نخستین وعظ عمومی او به آیه ۲۱۴ سوره شعرا استناد می گردد: «و خویشان نزدیکت را هشدار ده...» در توصیف سیره از آزار و اذیت محمد به دست مکیان، چندین فراز قرآنی به چشم می آید، مثلاً سوره مسد که در آن ابولهب نفرین می گردد و وعده عذاب در جهنم به او داده می شود. ابولهب لقب عمومی محمد است و در سیره، رهبر گروهی از مخالفان نیرومند پیامبر است، که در خبر است این سوره به عنوان عقوبت الهی بر آنها نازل شده است. دیگر آیاتی که در زمینه آزار و اذیت مشرکان به کار می روند و بدل اتهامات میان پیغمبر و

مخالفانش را توصیف می‌کند: (مثلاً ۴ - ۳: ۴۱؛ ۳۱؛ ۱۳: ۸ - ۷: ۲۵؛ ۳ - ۹۰: ۱۷؛ ۱۰۳: ۱۶). یکی از این آیات، آیات ۴ تا ۸ سوره ص در روایاتی جای گرفته که نقش ابوطالب دیگر عموی پیامبر در یاری رساندن به برادر زاده اش علیه کفار را توصیف می‌کنند. آیه مربوط به پیغمبر و صحابه او در غار (۴۰: ۹) در بخش توصیف هجرت محمد از مکه به مدینه نمودار می‌شود و آن صحابه ابوبکر است.

دوره مدنی

دوره مدنی حول جنگ‌های پیامبر علیه مکیان و نیز یهودیان تمرکز یافته است و در برخی موارد پیوندهای میان آنها و قرآن آشکار است زیرا نام‌های بعضی از جنگ‌ها به صراحت در قرآن ذکر می‌شود. این وضعیت در مورد جنگ بدر (۲: ۶۲۴) که در فرازی از قرآن یاری فرشتگان به جنگجویان مسلمان ذکر می‌شود (۸ - ۱۲۳: ۳) و همچنین در مورد جنگ حنین (۸ / ۶۳۰) مصداق می‌یابد. مکان اخیر نیز در فرازی از قرآن ذکر می‌شود که چگونگی یاری رساندن سکینه و سپاه نادیدنی (فرشتگان) به مؤمنان جنگجو (۶ - ۲۵: ۹) را توصیف می‌کند. در مواردی دیگر این پیوند صرفاً از طریق حدیث آشکار می‌شود و پیوندهای صریحی در قرآن وجود ندارد، پس آیات دیگری نیز هست که در احادیث به بدر مرتبط می‌شوند و از همه مهم‌تر آیات ۱ تا ۱۹ سوره انفال است که در آن بحث تقسیم غنایم پیش می‌آید و یاری فرشتگان در گردن زدن کافران یک بار دیگر توصیف می‌شود. ارتباط با دیگر جنگ‌ها صرفاً از طریق احادیث میسر می‌شود. مثلاً آیات مربوط به جنگ احد (۳: ۶۲۵)، آیات ۱۲۱ و ۱۲۲ سوره آل عمران است که در آن پیامبر مؤمنان را برای جنگ در مواضع شان جای می‌دهد و «دو گروه» از مؤمنان بر آن می‌شوند که سستی ورزند. همچنین تکریم شهدا که به گفته قرآن «زنده اند نزد پروردگارشان» و در فضل او شادمانند (قس. ۷۱ - ۱۶۹: ۳)، در رابطه با مؤمنانی است که در احد به شهادت رسیدند. اخراج قبیله یهودی النظیر از مدینه با اشاره به آیات ۱ تا ۳ سوره حشر نقل می‌شود که اخراج اهل کتاب بی ایمان از اقامت گاهشان را توصیف می‌کند، آنها تصور می‌کردند که قلعه‌هایشان مدافع آنان خواهد بود اما سرانجام خداوند آنان را شکست داد. ارتباط با جنگ احزاب و نبردهای بعدی با قبیله یهودی قریظه (۷ - ۶۲۶/۵) در احادیث مربوط به آیات ۹ تا ۲۷ سوره احزاب یافت می‌شود. در اینجا قرآن انبوهی از قبایل هم پیمان (احزاب) را توصیف می‌کند که علیه مؤمنان به راه افتاده اند اما

خداوند با استفاده از تندباد و لشکر نادیدنی (فرشتگان) آنها را شکست داد.

به نقش منافقان در گسترش شک و تردید در میان مؤمنان مدینه، «اهل یثرب» و تحریک آنها به عقب نشینی، توجه خاصی می شود. مؤمنانی که [بر عقیده خود] استوار ماندند، تمجید می شوند و این فراز قرآنی با شکست اهل کتاب که حامی احزاب بودند، به پایان می رسد. آنها از قلعه هایشان پایین آورده می شوند و مؤمنان برخی از آنان را می کشند و برخی دیگر را اسیر می کنند. خداوند زمین ها و مایملکشان را به مؤمنان میراث داد. آیات ۵۵ تا ۵۸ سوره انفال هم به یهودیان قریظه مرتبط می شود که در آنها از کسانی که پیمانشان با پیغمبر را شکسته اند، شدیداً انتقاد می شود. قضیه حدیبیه (۶/۶۲۸) و نبرد متعاقب آن با یهودیان خیبر به پیکره سوره فتح مرتبط می شود. در این سوره مؤمنان «زیر آن درخت» با پیغمبر بیعت می کنند و خداوند به ایشان پیروزی نزدیک و غنایم فراوان را پاداش می دهد. از میان تلمیحات قرآنی باقی مانده در سیره، سوره توبه را می توان ذکر کرد. این سوره به اتفاقاتی ربط دارد که در خلال جنگ تبوک محمد (۹/۶۳۰) و نیز حج ابوبکر (۹/۶۳۱) رخ داد. مشکلات و مسائل گروه های مختلف در مدینه (به سرکردگی ابوعمیر و دیگران) نیز به همین سوره مخصوصاً آیه ۱۰۷ آن مربوط می شود که در آن اشاره ای هست به «آنهايي که مسجدي اختيار کردند که مایه زیان و کفر و پراکندگی میان مؤمنان است...». مراحل پایانی رسالت پیامبر، آن هنگام که اکثر اعراب جاهلی اسلام آوردند و از سرتاسر عربستان گروه گروه به مدینه می آمدند تا با پیغمبر بیعت کنند، به سوره نصر مرتبط می شود. در این سوره (آیه دوم) پیغمبر می بیند که «مردم دسته دسته به دین خدا در می آیند». خطبه وداع محمد نیز که در خلال آخرین حج او (۱۰/۶۳۲) و چند ماه پیش از رحلتش ایراد شد، ارتباطات قرآنی بسیاری دارد، مثلاً آیه ۳ سوره مائده: «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیین برگزیدم».

گاه شماری وحی

پیوند میان قرآن و زندگی محمد که در سیره برقرار شده، زمینه عینی وحی یا، به قول مشهور مفسران مسلمان، اسباب النزول آیات قرآن را فراهم می آورد. از اواسط قرن ۱۹ میلادی، محققانی که تاریخ قرآن را بررسی می کردند، دنباله رو چارچوب سیره برای قرآن بوده اند، و اسباب النزول سنتی را به نوعی گاه شماری مشروح وحی تبدیل کرده اند. آنها

آیات قرآنی را نه فقط به دوره‌های مکی و مدنی، بلکه به «مکی متقدم» و «مکی متأخر» و امثال این‌ها تقسیم می‌کنند. البته همه محققان به یک اندازه به اخبار و روایات اسلامی مکی نبوده‌اند و برخی همچون بل برای ملاحظات متنی سبک و شکل، ارزش بیشتری قائل شدند. ولی همه آنها قرآن را نوعی دستاورد پیامبرانه محمد تاریخی و کلید بررسی تحول معنوی خود پیغمبر در نظر گرفته‌اند. با این همه، رابطه میان نص قرآن و محمد تاریخی به هیچ وجه آشکار نیست. برخی همانند جان وانسبرو حتی منشأ عربی قرآن را هم نپذیرفته‌اند. در کل، باید حتماً به خاطر داشت که اخبار سیره و اسباب النزول خود بخشی از مطالب حدیث‌اند که اصالت تاریخی آنها همچنان در پرده ابهام است. بازسازی گاهشماری وحی بر پایه مطالب حدیث باید در نهایت احتیاط صورت گیرد.

کتاب شناسی

اولیه

(فهرست اولیه ذیل صرفاً به فهرست تفاسیر قرآن و سیره‌های محمد مشهور است. در این تفاسیرها باید به تفسیر ذیل آیه مربوط مراجعه کرد که در این مقاله به آن اشاره شده است. نک. جونز، مغازی و گیستر، سیره برای جزئیات بیشتر درباره منابع اولیه):
 بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ۲ جلد، بیت المقدس، ۸-
 ۱۹۳۶، (نسخه کامل)، تجدید چاپ بغداد ۱۹۶۴ [؟]، ابن اسحاق، سیره؛ ابن
 کثیر، تفسیر؛ ابن سعد، طبقات؛ طبری، تفسیر؛ همان، تاریخ.

ثانویه

k.Ahrens, Muhammed als religionsstifter, Leipzig 1935

T. Andrae, Die Person Muhammeds in Lehre und Glauben seiner Gemeinde,

Uppsala 1917.

(نک ۹۱-۲۳ برای مبحث «افسانه» پیغمبر ۱۲۳-۹۲ برای «معجزات» محمد)

Eng. Trans. Th. Menzel, Mohammed, the man and his faith, London 1936;
 R. Bell, Mohammad 's call, in MW 24 (1934), 13 - 9; id Muhammad and
 previous messengers in MW 24 (1934), 330 - 40
 id. Muhammad's pilgrimage proclamation, in JRAS (1937) 233 - 44
 id. Muhammad's vision, in MW 24 (1934), 145 - 154;
 H.Birkland, The legend of the opening of Muhammad's breast Oslo 1955;
 Id. Lord; R. Blachere, Le probleme de Mahomet, Paris 1952; Buhl, Das Leben;
 Id, Fasste Muhammed seine Verkündigung als eine universelle, auch fur
 Nichtaraber bestimmte Religion auf ? in Islamica 2 (1926 - 7), 135 - 49; L.
 Caetani, Annali dell'Islam, vols.i - iii, Milan 1905 - 7;
 M. Cook, Muhammad, Oxford 1983; F. Gabrielli, Mahomet, Paris 1965;
 M. Gaudefroy - Demombynes, Mahmet, Paris 1957;
 C.L. Geddes, An Analytical guide to the bibliographies on Islam, Muhammad
 and the Quran Denver, 1973;
 A.Geiger, Was hat Mohammad aus them Judentum aufgenommen ? Leipzig
 1902 (repr.); Trans. F.M. Young, Judaism and Islam, New York 1970

(تجدید چاپ از موشه پرلمان)

C. Gilliot, Les informateurs juifs et chretiens de Muhammad. Reprise d'un
 probleme traite par Aloys Sprenger et Theodor Noldeke, in jsali 22 (1998), 84 -
 126; id., Muhammad, le Coran et les contraintes de l'histoire, in Wild, Text, 3 - 26;
 H. Grimme, Mohammad, 2 vols., Munster 1892-; M. Hamidollah, Le prophete de
 I'slam, 2vols., Paris 1956; (چاپ هشتم) ۱۹۶۳ قاهره، حیات محمد، هیگل، م. ح.
 J.horovitz, Zur Muhammad legende, in Der Islam5 (1914). 14 - 53; Eng.
 trans, The growth of the Mohammed legend, in MW 10 (1920), 58;
 J.M.B. Jones, The maghazi literature, in A.F.L. Beeston et al (eds.), Arabic
 literature to the end of the Umayyad period, Cambridge 1983, 344 - 51 (for
 details on the primary lieterature);
 H.Lammens, L'age de Mahomet et la chronologie de la sira in JA (tenth
 series) 17 (1911);209 - 50 Lecker, Muslims;
 H.Motzki(ed.), The biography of Muhammad, The issue of the sources, Lieden

- 2000;
- W.Muir, The life of Mohammad from original sources, ed. T.H. Weir, Edinburgh 1912;
- R.Paret. Der Koran als Geschichtsquelle, in Der Islam 37(1961). 24 - 42
id., Mohammed und der Koran Stuttgart 1957;
- F.E. Peters, Muhammad and the origins of Islam Albany 1994;
- H. Rechenndorf, Mohammed und die Seinen, Leipzig 1907;
- M. Rodinson, Mohammed, Trans. Anne Carter, New York 1971;
- U Rubin, The eye of the beholder. The life of Muhammad as viewed by the early Muslims, Princeton 1995f;
- Id.(ed), The life of Muhammad (The formation of the classical Islamic world: vol. 4), Aldershot 1998 (full bibliography);
- Id., Pre - existence and light. Aspect of the concept of nur Muhammad in 10s5 (1975), 62 - 119;
- Id., The shrouded messenger. On the interpretation of al - muzammil and al - mudaththir, in JSAI 16 (1993), 96 - 107;
- A. Shimmel, And Muhammad is his messenger. The veneration of the Prophet in Islamic piety, Chapel Hill 1985; Sprenger, Mohammad; Wansbrough, Q5; id., The sectarian milieu. Content and competition of Islamic salvation history, Oxford 1978; W.M. Watt, Muhammad at Mecca, Oxford 1953; id., Muhammad at Medina, Oxford 1956 id. Muhammad's Mecca History in the Quran, Edinburgh 1988; Watt - Bell, Introduction; A.T. Welch, Muhammad's understanding of himself. The Koranic data, in R. G. Hovannisian and S. Vryonis (eds.), Islam's understanding of itself. Eighth Giorgio Levi Della Vida Biennial Conference, California 1983, 15 - 52;
- S.Wild, We have sent down to thee the book with truth ...Spatial and temporal implication of the Quranic concepts of nuzul tanzil and inzal, in Wild, Text, 137 - 56;
- M.Zwettler, A mantic manifesto, The sura of the Poets and Quranic foundations of prophetic authority, in J.L. Kugel (ed), Poetry and prophecy, The beginnings of literary tradition, Ithaca 1990, 75 - 231.